

پاسخی به جزوه‌ی لنین: "رادیکالیسم، بیماری کودکانه‌ی کمونیسم"

ه. گورتر

[هرمان گورتر متولد 26 نوامبر 1864 در ورموریر در هلند متولد شد. از سال 1883 در رشته فلسفه کلاسیک در دانشگاه آمستردام تحصیل کرد. او تحصیلات خود را در سال 1889 با درجه دکترای نمایشنامه نویسی یونانی، آیسخیلوس به پایان رساند. در همان سال وی به‌عنوان معلم دبیرستان شروع به کار کرد. در سال 1896 به حزب کارگران سوسیال دمکرات پیوست. او از سال 1903 یکی از رهبران حزب شد و در 1907 وی مجله جناح چپ SDAP، De Tribune را تأسیس کرد. در سال 1918 وی یکی از بنیانگذاران حزب کمونیست هلند شد. در پایان سال 1918 به آلمان نقل مکان و در حزب کمونیست آلمان و از سال 1920 در حزب کارگران کمونیست آلمان فعالیت کرد. او به همراه پانه کوک عضو دبیرخانه اروپای غربی کمیترن و نماینده حزب در کنگره کمیترن در مسکو در نوامبر 1920 و در همین سال از کمیترن اخراج شد. گورتر نامه‌ی سرگشاده خود را به لنین در همین سال نوشت. او در سال 1921 از مؤسسان حزب کارگران کمونیست هلند بود.]

من در این جا می‌خواهم توجه رفیق لنین، شما و خواننده‌گان را به این نکته معطوف کنم که این نامه در اثنای مارش پیروزمند روسیه به ورشو نوشته شده است. همچنین در این جا می‌خواهم از شما و خواننده‌گان در مورد تکرار مطالب غنرخواهی کنم. از آنجایی که تاکتیک "چپ‌ها" برای کارگران بسیاری از کشورها شناخته شده نیست، تکرار مطالب اجتناب‌پذیر نبودند.

ه. گ.

#### 1- پیش‌درآمد

رفیق عزیز لنین!

من جزوه‌ی شما را در مورد رادیکالیسم در جنبش کمونیستی خواندم. من از این جزوه همچون دیگر آثار شما مطالب زیادی یاد گرفتم. من نیز مثل بسیاری از رفقای دیگر در این مورد از شما سپاس‌گذار هستم. انگیزه‌ی شما برای نوشتن این جزوه شاید راندن بعضی ردپاها و بعضی جوانه‌های بیماری کودکانه که بدون شک در من نیز مسکن گزیده‌اند، بوده که قدر مسلم ثمربخش نیز خواهد بود. مطلب شما در مورد این که انقلاب بانی آشفته‌بازاری در بسیاری از کله‌ها بوده کاملاً درست است. من بر این نکته واقفم که انقلاب کاملاً ناگهانی بود و نه آن طوری که ما انتظارش را داشتیم. و نوشته‌ی شما محرک جدیدی خواهد بود که دوباره و خیلی بیشتر از گذشته قضاوت‌م را در مورد تمام مسائل مربوط به تاکتیک، همچنین تاکتیک در انقلاب را همان‌طور که شما نشان داده‌اید، فقط منوط به مساله‌ی واقعیت، توازن واقعی قوای طبقاتی بکنم.

من وقتی که جزوه‌ی شما را خواندم فکر کردم: تمام مطالب درست است. اما زمانی که نشستیم و پس از مدتی تعمق چند سؤال برایم مطرح شد که آیا من دیگر نباید از این "چپ‌ها" پشتیبانی کنم و دیگر مقاله‌ایی برای KAPD و حزب اپوزیسیون ننویسم، اما من به این سؤالات پاسخ منفی دادم.

شاید این موضوع متناقض به نظر برسد. رفیق اما علت این است که نقطه‌ی عزیمت شما در این جزوه درست نیست. من بر این گمانم که قضاوت شما در باره‌ی مطابقت انقلاب در اروپای غربی با انقلاب روسیه، در باره‌ی شرایط انقلاب در کشورهای اروپای غربی و در نتیجه در مورد توازن قوای طبقاتی درست نیست - بدین ترتیب تصویر شما در مورد علت پیدایی چپ‌ها و اپوزیسیون واژگونه است. - بدین ترتیب وقتی که ما نقطه‌ی عزیمت تحلیل شما را قبول داشته داشتیم، به نظر می‌رسد که مفاد جزوه‌ی شما صحیح است، اما وقتی که از این موضع حرکت نکنیم (یعنی کاری را که بایستی انجام دهیم) آن وقت کل جزوه‌ی شما نادرست است. قضاوت نابجا، بعضاً نابجا و بعضاً کاملاً اشتباه شما منجر به محکوم کردن جنبش چپ بویژه در آلمان و انگلستان شده‌است. همان‌طور که شما به عنوان یک "رهبر" حتماً از این موضوع اطلاع دارید که من موافق تمام نکات مطرح شده توسط این جنبش نیستم اما با این حال تصمیم جدی گرفته‌ام که از این جنبش دفاع کنم، به گمانم به بهترین نحوی این کار را از طریق جواب به جزوه‌ی شما در دفاع از این چپ‌ها می‌توانم انجام بدهم. حقانیت، مزیت آن‌ها را در این جا و در حال حاضر در اروپای غربی نشان بدهم، نه فقط حقانیت و مزیت آن‌ها را در این مرحله اثبات کنم بلکه همچنین، و شاید هم که این مهم‌ترین مساله باشد، با تصویر

واژگونی‌هایی که به خصوص در روسیه در باره‌ی انقلاب در اروپای غربی مسلط است، مبارزه کنم. هر دو مهم هستند، چرا که هم تاکتیک اروپای غربی و همچنین تاکتیک روسیه بستگی به این برداشت از انقلاب در اروپای غربی دارد.

بسیار مایل بودم که این کار را در کنگره‌ی مسکو انجام دهم، اما موقعیت آمدن به آنجا را نداشتم.

در درجه‌ی نخست من بایستی دو ملاحظه‌ی مطرح شده از جانب شما را رد کنم که می‌توانند باعث قضاوت اشتباه رفقا و خوانندگان شوند. شما با تمسخر و تحقیر در مورد مضحک و بچه‌گانه بودن مبارزه در آلمان، در باره‌ی "دیکتاتوری رهبران یا توده‌ها"، "دیکتاتوری از بالا یا از پائین" و غیره مطالبی نوشته‌اید. ما کاملاً موافقیم که آن چه را که شما نوشته‌اید طرح درست مسائل از جانب شما نیستند. آن هم حداقل با تحقیر و تمسخر. اما با کمال تأسف در اروپای غربی آن‌ها مسائل مطرح برای ما هستند. ما نیز در اروپای غربی مثل بسیاری از کشورهای دیگر رهبر نداریم، مثل شما که رهبر انترناسیونال دوم بودید، ما هنوز در جستجوی رهبران درستی هستیم که نمی‌خواهند بر توده‌ها حکومت کنند و به آن‌ها خیانت کنند و تا زمانی هم که ما چنین رهبرانی را نداریم، می‌خواهیم تمام کارها را از پائین و از طریق دیکتاتوری خود توده‌ها انجام دهیم. وقتی که راهنمای کوه‌نوردیم کسی است که مرا به پرتگاه می‌کشاند، خوشوقت خواهم بود که اصلاً چنین راهنمایی نداشته باشم. وقتی که ما رهبران درست را پیدا کردیم آن وقت خواهیم توانست قدم در راه دیگری هم بگذاریم. در این صورت می‌تواند توده‌ها و رهبران واقعاً یکی شوند. منظور چپ‌های آلمان و انگلیسی و ما این و نه هیچ چیز دیگری است.<sup>1</sup>

این موضوع در مورد ملاحظه‌ی دوم شما هم صادق است که رهبران طبقه و توده‌ها بایستی یک کل منسجم را تشکیل بدهند. ما کاملاً با شما موافق هستیم. فقط موضوع بر سر این است که چنین رهبرانی را نیز پیدا و طوری تربیت کنیم که واقعاً با توده‌ها متحد باشند. توده‌ها، احزاب سیاسی و اتحادیه‌ها تنها از طریق مبارزه‌ی سرسخت، همچنین بین خودشان می‌توانند چنین رهبرانی را پیدا و تربیت کنند. این موضوع در مورد انضباط آهنین و مرکزیت‌گرایی بی‌چون و چرا نیز صادق است. ما نیز خواستار آن‌ها هستیم، اما وقتی که ما رهبران درست را پیدا کردیم و نه قبل از آن. در این مبارزه‌ی سخت که در حال حاضر در آلمان و انگلیس برای تحقق‌بخشیدن به کمونیسم در کشورهای نزدیک با بزرگترین تلاش‌ها در جریان است، تمسخر شما فقط در آینده شاید تأثیر داشته باشد. شما با کاربرد این تمسخر عناصر اپورتونیستی انترناسیونال سوم را دور و بر خود جمع کرده‌اید. چرا که آن‌ها یکی از ابزارهایی هستند که از طریق آن‌ها عناصری در حزب اسپار تاکیست و در BSP در انگلستان و همچنین در احزاب کمونیست بعضی از کشورهای دیگر می‌خواهند کارگران را فریب دهند. وقتی شما می‌گوئید که تمام این مسائل مربوط به توده‌ها و رهبران مسائل مسخره‌ایی هستند، "مسخره و کودکانه"، با این فراز شما می‌خواهید جلوی کسانی را بگیرید که از خود شما، از رهبران انتقاد می‌کنند. با فراز مربوط به انضباط آهنین و مرکزیت‌گرایی شما می‌خواهید اپوزیسیون را درهم بشکنید، شما با چنین عناصر اپورتونیستی همکاری و آن‌ها را به خدمت می‌گرفتید.

رفیق اما شما نباید چنین کاری را بکنید. ما در اروپای غربی هنوز در یک مرحله‌ی عقب‌تر قرار داریم. در این موارد بهتر است که به مبارزان حق سخن گفتن داد تا به حاکمان.

اما در حاشیه اشاره کنم که من در این نوشته دوباره به این موضوع باز می‌کردم. دلیل عمیق‌تری نیز وجود دارد که من نمی‌توانم با جزوه‌ی شما موافق باشم. به دلیل زیر:

وقتی که ما مارکسیست‌های اروپای غربی جزوه‌ها، مقالات و کتاب‌های شما را می‌خواندیم، در عین تصدیق و تحسین تقریباً تمام مطالبی را که شما نوشته‌اید، اما با این حال یک نکته وجود داشت که ما ناگهان به عنوان خواننده کاملاً محتاط می‌شدیم که منتظر توضیحات بیشتری بودیم، ولی چنین توضیحاتی را پیدا نکردیم، حتی مدت‌ها بعد از خواندن آن‌ها. در فکر فرو رفتیم و فقط با شرط و شروط حاضر به قبول آن‌ها بودیم. درست در آنجایی که شما از کارگران و دهقانان فقیر صحبت کرده‌اید. شما این مطلب را بارها تکرار کرده‌اید. و همه جا شما از هر دوی این مقوله‌ها به عنوان عناصر انقلابی در سراسر جهان صحبت می‌کنید. و در هیچ کجا، حداقل تا آنجایی که من مطالب شما را خوانده‌ام شما تأکید بسیار صریح و واضحی نمی‌کنید در مورد تمایز بزرگی که در مورد این مساله بین روسیه (و بعضی از کشورهای اروپای شرقی) و کشورهای اروپای غربی (یعنی آلمان، فرانسه، انگلیس، بلژیک، هلند، سوئیس و کشورهای اسکاندیناوی، شاید هم ایتالیا) وجود دارد. ولی با این وجود به نظر من اختلاف بین نظر شما در باره‌ی تاکتیک در مورد اتحادیه‌ها و مسائل مربوط به پارلماناریسم با اصطلاح چپ‌ها در اروپای غربی در تمایزیست که بین روسیه و اروپای غربی در این زمینه وجود دارد.

شما درست مثل من طبیعتاً این تمایز را می‌شناسید، اما شما حداقل تا آنجایی که من آثار شما را مطالعه کرده‌ام، بر مبنای تبعات این تمایز تاکتیک در اروپای غربی را تبیین نکرده‌اید. شما به این تبعات توجه نکرده‌اید و بدین ترتیب قضاوت شما در مورد

<sup>1</sup>ملاحظه‌ی ناشر: با این وجود KAPD چیز بیشتری را مطالبه می‌کند: سلطه‌ی فزاینده‌ی از پائین به بالا.

ناکنتیک در اروپای غربی اشتباه است.<sup>2</sup> این قضاوت خطرناک بوده و خطرناکتر هم شده است، چرا که احزاب کمونیست در سرتاسر اروپای غربی بدون هیچ‌گونه تأملی جمله‌ی شما را بازوراجی می‌کنند، حتی مارکسیست‌ها. تکرار این مطلب در تمام روزنامه‌ها، نشریات کمونیستی و جزوه‌ها و در همایش‌های عمومی به این خیال خام دامن می‌زنند که انگار همین امروز یا فردا قیام بزرگ دهقانان فقیر در شرف تکوین است! از این طریق حتی قضاوت کارگران نیز مسخ می‌شود که انگار روسیه طبقه‌ی قدرت‌مندی از دهقانان دارد که کارگران با کمک آن‌ها به پیروزی دست پیدا کرده‌اند، آیا تصور می‌کنید که ما هم در اروپای غربی از چنین کمکی برخوردار خواهیم شد که از طریق آن، و فقط به واسطه‌ی آن شما پیروز شده‌اید، آیا تصور می‌کنید که ما هم در این‌جا با چنین کمکی پیروز خواهیم شد. شما در مورد این مسأله سکوت می‌کنید که دهقانان در اروپای غربی چه موضعی خواهند گرفت و تمام ناکنتیک شما از این تصور استنتاج می‌شود.

اما این تصور منطبق با واقعیت نیست. تمایز بزرگی بین روسیه و اروپای غربی وجود دارد. به طور عمومی اهمیت دهقانان به عنوان یک عامل انقلابی کمتر و کمتر می‌شود. این طبقه در بخش‌هایی از آسیا، چین و هند در صورت بروز انقلاب نقش کاملاً تعیین‌کننده‌ای ایفاء خواهد کرد، این طبقه در روسیه برای انقلاب یک عامل اساسی غیرقابل چشم‌پوشی بود، این طبقه در لهستان و بعضی از کشورهای جنوب شرقی و اروپای میانه برای انقلاب هنوز از اهمیت برخوردار است، اما هر چه که ما بیشتر به طرف غرب می‌آییم این طبقه به صورت خصوصت‌آمیزی در مقابل انقلاب قد علم کرده است.

کارگران صنعتی روسیه بین 7 تا 8 میلیون نفر است. اما شمار دهقانان فقیر تقریباً به 25 میلیون نفر می‌رسد. (شما باید مرا به خاطر اشتباه در مورد ارقام ارائه شده ببخشید، به دلیل عجله در نوشتن این مقاله بایستی در مورد این ارقام به حافظه‌ام رجوع می‌کردم.) وقتی که کرنسکی به این دهقانان زمین نداد شما متوجه شدید که آن‌ها فوراً پس از اطلاع از این موضوع به سمت شما خواهند آمد. این موضوع در مورد اروپای غربی صادق نیست و تغییری هم در آن داده نخواهد شد، چنین شرایطی در کشورهای اروپای غربی تا آن‌جایی که من از آن‌ها شناخت دارم، وجود ندارد.

وضعیت دهقانان فقیر در اروپای غربی با روسیه فرق دارد. علیرغم دهشتناک بودن این وضعیت اما در مقایسه به دهشتناکی وضعیت دهقانان در روسیه نیست. در این‌جا دهقانان فقیر به عنوان مستأجر یا مالک قطعه زمینی دارند. آن‌ها بدلیل وسایل ترابری عالی اغلب فروش خوبی دارند. آن‌ها حتی در بدترین وضعیت می‌توانند از پس معاش خودشان بر بیایند. در دهه‌های گذشته وضعیت آن‌ها کمی بهتر هم شده. آن‌ها اکنون در اثنای جنگ و پس از آن می‌توانند قیمت‌ها را نیز بالا ببرند. به دلیل واردات بسیار کم مواد غذایی نمی‌توان از محصولات آن‌ها چشم‌پوشی کرد. آن‌ها دائماً می‌توانند قیمت‌ها را افزایش دهند. سرمایه‌داری نیز از آن‌ها حمایت می‌کند. سرمایه تا زمانی که خودش بر مسند قدرت تکیه زده، زیر دست آن‌ها را می‌گیرد. موقعیت دهقانان فقیر نزد شما بسیار ناخوشایندتر است. دهقانان فقیر به واسطه‌ی شما از یک برنامه‌ی سیاسی انقلابی برخوردارند و در یک حزب انقلابی سیاسی سازماندهی شده بودند: در حزب سوسیالیست‌های انقلابی. دور و بر ما در هیچ‌کجا چنین حزبی وجود ندارد. علاوه بر این در روسیه مقادیر زیادی ثروت برای توزیع وجود دارد. زمین‌های مالکان بزرگ، ثروت خانوادگی سلطنتی، زمین‌های دولت و اموال صومعه‌ها. اما کمونیست‌های اروپای غربی چنین وعده‌ایی به دهقانان فقیر نمی‌توانند بدهند تا آن‌ها را به انقلاب و به سمت خود جلب کنند. قبل از جنگ در آلمان 4 تا 5 میلیون کشاورز فقیر بر روی زمین‌های تا 2 هکتار کار می‌کردند. مساحت کل زمین کارخانه‌های واقعاً بزرگ (بیش از 100 هکتار) فقط 8 تا 9 میلیون هکتار بود. تازه زمانی هم که کمونیست‌ها تمام این زمین‌ها را تقسیم کنند، دهقانان فقیر فقیرتر هم خواهند شد، چرا که هفت تا هشت میلیون کارگر کشاورز هم می‌خواهند از این زمین‌ها سهمی داشته باشند. اما این کارگران کشاورز نمی‌توانند حتی تمام این زمین‌ها را تقسیم کنند، به این دلیل که خودشان این زمین‌ها را برای کارخانه‌های بزرگ احتیاج دارند.<sup>3</sup> از مناطق بسیار کوچک که بگذریم، کمونیست‌ها هیچ ابزاری برای جلب دهقانان فقیر ندارند، چرا که مطمئناً نباید از کارخانه‌های کوچک و متوسط سلب مالکیت کرد. 4 تا 5 میلیون نفر دهقان فقیر در فرانسه و در سوئیس، بلژیک، هلند و دو کشور اسکاندیناوی وضعیت مشابهی دارند.<sup>4</sup> همه جا کارخانه‌های کوچک و متوسط مسلط هستند. حتی در ایتالیا وضعیت فرق چندانی نمی‌کند. تازه بدون مد نظر گرفتن انگلستان که فقط 100 تا 200 هزار دهقان فقیر دارد. این ارقام نشان می‌دهند که در مقایسه شمار دهقانان فقیر اروپای غربی بسیار کم است. بنا بر این ارتش‌های کمکی، تازه در صورتی هم که اساساً چنین ارتش‌هایی پا بگیرند، کمک‌شان بسیار ناچیز خواهد بود.

حتی وعده‌ی عدم پرداخت اجاره و اجاره بهای رهن در کمونیسم نمی‌تواند باعث جذب دهقانان فقیر بشود. چرا که از نظر آن‌ها کمونیسم، جنگ داخلی، از بین رفتن بازارها و ویرانگری است.

<sup>2</sup> شما به طور مثال در "دولت و انقلاب" (ص. 67) نوشته‌اید که: "اکثریت عظیم دهقانان در کشور سرمایه‌داری زیر ستم دولت قرار دارند و تشنه‌ی سرنگونی آن و روی کار آمدن یک دولت "ارزان" هستند. فقط پرولتاریا قادر به تحقق بخشیدن به آن است." ... قضیه اما در این است که دهقانان تشنه‌ی کمونیسم نیستند.

<sup>3</sup> تترهای مسکو در مورد مسأله‌ی کشاورزی راه چنین استنباطی را باز گذاشته‌اند.

<sup>4</sup> من به داده‌های آماری در مورد سوئد و اسپانیا دسترسی ندارم.

بنا بر این در اروپای غربی در صورتی که از بحران خبری نباشد، بحرانی که در صورت بروز دهشتناکترین وضعیت تا زمان کنونی را به همراه خواهد آورد، دهقانان فقیر پشت سر سرمایه‌داری تا زمانی که در قید حیات است و نفس‌های آخرش را می‌کشد، ایستاده‌اند.<sup>5</sup>

کارگران در اروپای غربی کاملاً تنها هستند. چرا که حتی قشر بسیار نازک تحتانی طبقه‌ی متوسط نیز به آن‌ها کمک نخواهد کرد. قشری که از لحاظ اقتصادی نیز بی اهمیت است. کارگران باید به تنهایی انقلاب کنند. این تمایز بزرگ اروپای غربی با روسیه است.

رفیق لنین، شاید شما بگویند که این وضعیت در روسیه هم بود. در روسیه هم پرولتاریا انقلاب را به تنهایی انجام داد. تازه پس از انقلاب دهقانان فقیر به آن‌ها پیوستند. این واقعیت دارد، اما تفاوتی که وجود دارد بسیار عظیم است.

رفیق لنین شما می‌دانستید که دهقانان مطمئناً و بسرعت به جانب شما خواهند آمد. شما می‌دانستید که کرنسکی قصد نداشت و نمی‌توانست زمین به آن‌ها بدهد. شما می‌دانستید که دهقانان مدت زیادی به کرنسکی کمک نخواهند کرد. شما از ابراز جادویی "زمین برای دهقانان" استفاده کردید تا آن‌ها ظرف چند ماه به پرولتاریا بپیوندند. برعکس ما مطمئن هستیم که آن‌ها موقتاً در سرتاسر قاره‌ی اروپا به سرمایه‌داری کمک خواهند کرد.

شاید شما بگویند که در آلمان توده‌ی عظیم دهقانان فقیر برای کمک وجود ندارد، اما میلیون‌ها کارگر که هنوز جانب بورژوازی را گرفته‌اند، اما بدون شک به طرف شما خواهند آمد. یعنی در این‌جا جایگاه دهقانان فقیر روسیه را کارگران می‌گیرند و بنابراین باید انتظار کمک داشته باشید.

اما این تصور نیز اساساً اشتباه است. تمایز عظیم با روسیه همچنان بر سر جای خود باقی‌ست.

دهقانان روسیه که بعد از جنگ از سرمایه‌داری روبگردان شدند و به طرف شما آمدند. اما وقتی که کارگران آلمانی که هنوز جانب سرمایه‌داری را گرفته‌اند به کمونیسم بپیوندند، تازه آن وقت مبارزه واقعی بر علیه سرمایه‌داری شروع می‌شود.

بواسطه‌ی این که دهقانان فقیر به شما پیوستند و فقط از این طریق رفقای روسی پیروز شدند. و پیروزی شما قوی و مستحکم است و سهمی نسبی ما نخواهد شد. بواسطه‌ی این که کارگران آلمانی در صف سرمایه‌داری ایستاده‌اند، پیروزی به طرف ما نخواهد آمد، همچنین ساده هم نخواهد بود وقتی که کارگران آلمانی از سرمایه‌داری پشتیبانی نکنند، تازه آن وقت مبارزه شروع خواهد شد. انقلاب در روسیه برای کارگران در اثنای روند چند ساله‌اش دهشتناک بود و حال که پیروز هم شده و همبرانگیز است. اما این انقلاب به سادگی اتفاق افتاد، به واسطه‌ی کمک دهقانان.

اما برای ما قضیه کاملاً برعکس است. وضعیت قبل از انقلاب ساده و بعد از آن نیز ساده خواهد بود. اما خود انقلاب و همبرانگیز خواهد بود. قدر مسلم و همبرانگیزتر از هر انقلابی که تا به حال انجام شده است. چرا که سرمایه‌داری نزد شما ضعیف بود و فقط کمی به بالای فئودالیسم، قرون وسطی و حتی بربریت چسبیده بود، اما سرمایه‌داری در کشور ما قوی‌ست و ریشه‌های مستحکمی دارد و از سازماندهی نیرومندی برخوردار است. به استثنای یک قشر لاغر از لحاظ اقتصادی بی‌اهمیت، طبقه‌ی متوسط تحتانی و دهقانان فقیر و خرد همیشه در کنار قوی‌ترها ایستاده‌اند و تا پایان واقعی سرمایه‌داری نیز از آن دفاع خواهند کرد.

انقلاب روسیه با کمک دهقانان فقیر روسیه پیروز شد. این موضوع را در این‌جا، در اروپای غربی و در همه‌ی جهان نبایستی فراموش کرد. اما کارگران اروپای غربی تنها هستند، موضوعی که نبایستی در روسیه آن را فراموش کرد. پرولتاریای اروپای غربی تنهاست. این یک واقعیت است. و تاکتیک ما بایستی بر مبنای این واقعیت اتخاذ شود. هر تاکتیکی که بر این مبنای اتخاذ نشده باشد، اشتباه است و منجر به شکست سهمگین پرولتاریا می‌شود.

واقعیت داشتن این ادعا را پراکسیس اثبات خواهد کرد. چرا که نه فقط دهقانان خرد اروپای غربی برنامه‌ایی ندارند، مطالبه‌ی زمین را طرح نمی‌کنند، بلکه در شرایط کنونی که کمونیسم نزدیک است پا را از روی پا هم بر نمی‌دارند. اما طبیعتاً در این ادعا نباید مطلق‌گرایی کرد. همان‌طور که اشاره کردم نظریاتی در اروپای غربی وجود دارد که بر مبنای آن‌ها مالکان بزرگ زمین مسلط هستند و در نتیجه دهقانان فقیر را می‌توان به کمونیسم جذب کرد. همچنین افکار دیگری نیز وجود دارند که بر مبنای روابط منطقه‌ایی و محلی می‌توان دهقانان را جلب کرد. اما این افکار گسترش زیادی ندارند. و در پایان انقلاب هم که همه چیز در هم و برهم است، مهم نیست که دهقانان فقیر به طرف ما بیایند یا نه. در این موضوع نباید شک کرد. به همین جهت ما بایستی دائماً در میان آن‌ها تبلیغ کنیم. اما ما باید تاکتیک‌مان را برای اوائل انقلاب و در زمان شروع آن تعیین کنیم. همان‌طور گفته شد این امر بستگی به

<sup>5</sup>من در جزوه‌ی "انقلاب جهانی" با تاکید زیادی تفاوت بین روسیه و اروپای غربی را اثبات کردم. تکامل انقلاب آلمان به من یاد داد که قضاوت من خیلی خوشبینانه بوده است. در ایتالیا دهقانان فقیر شاید به طرف پرولتاریا بیایند.

گرایش عمومی توازن قوا و جنبه‌ی عمومی وضعیت در آن دوره دارد. تاکتیک ما اما بایستی بر مبنای تنها بودن پرولتاریا شالوده‌ریزی شود.<sup>6</sup>

تبعات این موضوع در درجه‌ی نخست - که بایستی آن را به صورت صریح و آشکار اعلام کرد - این است که در حال حاضر در اروپای غربی امکان انقلابی واقعی و بنابراین سرنگونی سرمایه‌داری و ساختن و استقرار دائمی کمونیسم وجود دارد، آن هم در کشورهایی که پرولتاریای‌شان به تنهایی آن قدر قوی است که بتواند با طبقات دیگر مقابله کند، یعنی در آلمان و انگلیس، و در ایتالیا امکان هم‌پاری دهقانان فقیر وجود دارد. در کشورهای دیگر تدارک برای انقلاب امکان‌پذیر است. از طریق تبلیغ، سازماندهی و مبارزه. انقلاب فقط زمانی بوقوع می‌پیوندد که اقتصاد بواسطه‌ی انقلاب در کشورهای بزرگ (روسیه، آلمان و انگلیس) به لرزه درآمده باشد و طبقه‌ی بورژوازی به اندازه‌ی کافی ضعیف شده باشد. شما حتماً به من حق می‌دهید که ما تاکتیک‌مان را نمی‌توانیم بر اساس رخدادهای احتمالی در آینده که شاید هم از آن‌ها خبری نباشد (کمک ارتش روسیه، قیام در هند، بحران‌های دهشتناکی که تا به حال بروز نکرده‌اند) طرح‌ریزی کنیم.

رفیق لنین اولین اشتباه بزرگ شما در مورد اهمیت واقعی دهقانان فقیر است. که در عین حال اشتباه کمیته‌ی اجرایی و کنگره‌ی انترناسیونال نیز هست.

مسأله‌ی اول به این معناست که درخواست‌هایی که در اینجا از توده‌ها می‌شود، هنوز خیلی بیشتر از درخواست‌هایی هستند که از توده‌ها در روسیه شده است. بنابراین اهمیت توده‌های پرولتاریا در انقلاب خیلی بیشتر است. و دوماً این که در اینجا اهمیت رهبران کمتر است.

توده‌های پرولتاریای روسیه قدر مسلم می‌دیدند، - حتی بعضاً در اثنای جنگ شاهد آن بودند - که دهقانان بزودی به آن‌ها خواهند پیوست. پرولتاریای آلمان، حتی اولین کسانی که با آن‌ها سر صحبت را باز کنید، می‌دانند که تمام سرمایه‌داری آلمان با تمام طبقات دیگر در مقابل آن‌ها ایستاده است.

بنابراین انقلاب از هر پرولتاریای آلمان، از تک تک آن‌ها شجاعت بسیار بیشتر و آماده‌گی بیشتری برای قربانی دادن طلب می‌کند تا پرولتاریای روسیه.

این امر از تبعات مناسبات اقتصادی و طبقاتی در آلمان است و نه برگرفته از یک تئوری یا تصورات رمانتیک انقلابیون و روشنفکران.

در صورتی که نه تمام طبقه و یا حداقل اکثریت آن شخصاً تمام نیروی‌فراانسانی‌اش را برای انقلاب و بر علیه طبقات دیگر به کار نگیرد، آن وقت پیروز نخواهد شد. شما به من حق می‌دهید که ما تاکتیک‌مان را بایستی به اتکای نیروی خودمان و نه بر نیرویی از خارج، نظیر کمک روسیه تعیین کنیم.

پرولتاریای تقریباً غیرمسلح، تنها، بدون کمک در مقابل چنین سرمایه‌داری یکپارچه‌ایی ایستاده است. این به معنای آن است که هر پرولتاری در آلمان، اکثریت بزرگی از آن‌ها، یک مبارز آگاه است، هر پرولتاری یک قهرمان است - و در سرتاسر اروپا وضعیت چنین است.

اکثریت پرولتاریایی که به مبارزانی جدی و آگاه تبدیل می‌شوند، یعنی به یک کمونیست واقعی در اینجا بایستی به صورت مطلق و نسبی خیلی قوی‌تر از پرولتاریای روسیه بشوند.

و دوباره این که: این‌ها نه تبعات تصورات و خیالات یک روشنفکر یا شاعر بلکه بر بستر واقعیت محض است.

و هر چه که اهمیت طبقه افزایش پیدا کند به همان نسبت به طور نسبی اهمیت رهبران کاهش پیدا می‌کند. من به هیچ وجه نمی‌خواهم بگویم که ما در اینجا بهترین رهبران را داریم. تازه بهترین‌شان هم به اندازه‌ی کافی مناسب نیستند. ما هنوز در جستجوی آن‌ها هستیم. در اینجا فقط می‌خواستم بگویم که اهمیت رهبران در مقایسه با اهمیت توده‌ها کمتر است.

وقتی که مثل شما قرار باشد در کشوری با 7 یا 8 میلیون پرولتاریا و با 160 میلیون جمعیت قدرت را بدست بگیرید، بله در این صورت اهمیت رهبران بسیار زیاد است! در درجه‌ی نخست از آنجایی که با چنین نیروی کمی قرار است بر خیلی از چیزها

---

<sup>6</sup> رفیق حتماً شما جزو اشخاص دونپایه‌ایی نیستید که با مطلق کردن ادعاهای مخالفان‌شان سعی می‌کنند بر آن‌ها چیره شوند. به همین دلیل موضوعی را که من در اینجا به آن اشاره کردم فقط در مورد چنین اشخاصی است.

غلبه کرد، همه چیز به مسأله تاکتیک بستگی دارد. وقتی که مثل شما رفیق قرار باشد با یک چنین گروه کوچکی اگر چه با کمک نیروی غیر خودی - در یک کشوری به این بزرگی موفق شد، در درجهی نخست همه چیز به تاکتیک رهبران بستگی دارد. وقتی که شما رفیق لنین با گروه کوچکی از پرولتاریا مبارزه را شروع کردید در آن مرحله در درجهی نخست تاکتیک شما در لحظه‌ای مناسب باعث جلب دهقانان شد.

اما در آلمان چه؟ در آنجا حتی درایت‌مندانترین تاکتیک، با صراحت و روشنی آشکار حتی با نبوغ رهبری اثر زیاد و به سزایی ندارد. در آنجا طبقات انعطاف‌ناپذیر در مقابل یکدیگر ایستاده‌اند، یک طبقه در مقابل تمام طبقات دیگر. طبقه‌ی پرولتاریا بایستی در آنجا خودش تصمیم بگیرد. متناسب با قدرت و کمیتش. اما شالوده‌ی قدرت پرولتاریا در آلمان به دلیل این که دشمن چنین قدرت‌مند و بهتر از پرولتاریا سازماندهی و مسلح شده جنبه‌ی کیفی دارد.

شما در مقابل طبقات مالکیت‌دار روسیه مثل داوود در مقابل گولیا [اشاره به نبرد داوود ریز نقش و گولیا س غول‌پیکر در تورات است] ایستاده بودید. داوود کوچک بود، اما اسلحه‌ایی داشت که برای کشتن حریفش کافی بود. پرولتاریای آلمان، انگلیس و اروپای غربی غولیست که در مقابل غول سرمایه‌داری ایستاده است. نتیجه‌ی این نبرد به توانایی و قدرت بستگی دارد. قدرت بدنی و به خصوص فکری.

رفیق لنین آیا شما به این موضوع توجه نکرده‌اید که آلمان رهبر "بزرگی" ندارد؟ مردانی وجود دارند که آدم‌های کاملاً معمولی هستند. این موضوع بیان‌گر این است که در درجهی نخست انقلاب کار توده‌هاست و نه رهبران.

به گمان من کاری با شکوهر و پر عظمت‌تر از انقلابات تاکنونی. و خود نشان‌دهنده‌ی این است که کمونیسم چه خواهد بود.

وضعیت تمام اروپای غربی مثل شرایط آلمان است. همه‌جا پرولتاریا تنهاست.

انقلاب توده‌های کارگران - که فقط توده‌های کارگران برای اولین بار به تنهایی برای آن صف‌آرایی کرده‌اند و آن‌هم نه به خاطر خوبی و زیبایی آن و یا به خاطر آن که کسی آن را طرح‌ریزی کرده، بلکه این صف‌آرایی به دلیل وضعیت طبقاتی و اقتصادی شکل گرفته است.<sup>7</sup> از تمایزات بین روسیه و اروپای غربی می‌توان نتیجه‌گیری‌های زیر را استنتاج کرد:

1. وقتی که شما یا کمیته‌ی اجرایی در مسکو یا کمونیست‌های اپورتونیست‌دنبال‌روی شما در اتحاد اسپار تاکسیست‌ها یا حزب کمونیست انگلیس مطرح می‌کنند که: بحث و جدل در مورد مسأله‌ی رهبران یا توده‌ها بحثیست بی‌پایه. تعمیم این موضوع به ما اشتباه است چرا که ما نه فقط در جستجوی رهبران هستیم، بلکه همچنین به این دلیل که این مسأله نزد شما از اهمیت کاملاً متفاوتی برخوردار است.

2. وقتی که شما می‌گوئید که رهبران و توده‌ها بایستی یک کل واحد را تشکیل دهند، این موضوع نه فقط به این دلیل اشتباه است که ما هنوز در جستجوی چنین کل واحدی هستیم، بلکه به این دلیل هم که این مسأله برای ما از اهمیت کاملاً متفاوتی برخوردار است تا برای شما.

3. وقتی که شما می‌گوئید که حزب کمونیست بایستی دارای انضباط آهنین و سانترالیزم نظامی باشد، این موضوع نه فقط به این دلیل اشتباه است که ما هنوز در جستجوی انضباط آهنین و سانترالیزم قوی هستیم، بلکه همچنین به این دلیل که این مسأله برای ما از اهمیت کاملاً متفاوتی برخوردار است تا برای شما.

4. وقتی که شما می‌گوئید که ما در روسیه نسب به این یا آن موضوع این‌گونه برخورد می‌کنیم (به طور مثال پس از حمله‌ی کورنیلوف یا در مقطع دیگری) و یا این که ما قبلاً در این یا در مقطع دیگری در پارلمان شرکت کردیم و یا این که در اتحادیه‌ها کار کرده‌اید، پس پرولتاریای آلمان نیز باید دقیقاً همین موضع‌گیری و برخورد را با این مسائل بکند، از آنجایی که موضوعات مطرح شده از طرف شما مطلق نیستند و قابل تعمیم به تمام شرایط و موقعیت‌ها و دلیل درست بودن آن‌ها در هر شرایطی نیستند، چرا که شرایط طبقاتی اروپای غربی در مبارزه در انقلاب کاملاً با شرایط روسیه متفاوت است.

5. وقتی که شما یا کمیته‌ی اجرایی در مسکو یا کمونیست‌های اپورتونیست اروپای غربی می‌خواهید تاکتیک‌ی را به ما دیکته کنید که در روسیه درست بوده، تاکتیک‌ی که براساس تخمین یا ارزیابی آگاهانه یا غیر آگاهانه از عملکرد دهقانان فقیر یا دیگر قشرهای کارکن در روسیه بوده است، اما تعمیم این تاکتیک به اروپای غربی معنای دیگرش این است که پرولتاریای اروپای غربی تنها

---

<sup>7</sup> در اینجا من نسبت‌های آماری (از 20 میلیون به 70 میلیون نفر در آلمان) دیگری را مدنظر نگرفته‌ام که نشان می‌دهند که در آلمان اهمیت توده‌ها و رهبر و رابطه‌ی بین توده‌ها، حزب و رهبر هم در اثنای و هم در پایان انقلاب طور دیگری می‌تواند باشند تا در روسیه. پرداختن به این مسأله بسیار مهم منجر به گسترش دامنه‌ی بحث من می‌شود.

نیست. - تاکتیک شما در روسیه، تاکتیک که شما برای ما هم تجویز می‌کنید یا تاکتیک که شما در اروپای غربی تعقیب می‌کنید باعث نابودی و شکست دهشتناک پرولتاریای اروپای غربی خواهد شد.

6. وقتی که شما یا کمیته‌ی اجرایی در مسکو یا عناصر اپورتونیست در اروپای غربی نظیر مرکزیت اتحاد اسپار تاکسیست‌ها در آلمان و BSP در انگلستان می‌خواهند ما را در اروپای غربی مجبور به اتخاذ تاکتیک اپورتونیستی کنند (اپورتونیسم همواره تکیه‌اش به عناصر خارجیست که پرولتاریا را قائل می‌گذارند) حق به جانب شما نیست. موضوع تنها ماندن، عدم انتظار کمک، اهمیت عظیم توده‌ها و بنا بر این اهمیت نسبی رهبران - این‌ها دلایل عمومی هستند که بایستی تاکتیک کمونیست‌های اروپای غربی بر مبنای آن‌ها استنتاج شوند. این موضوعات توسط رادک [نام مستعار کارل سوبلسوهن 1885 - 1939 کمونیست اتریشی - مجاری] زمانی که او در آلمان بود، مطرح شدند، موضوعاتی که توسط کمیته‌ی اجرایی انترناسیونال در مسکو و از جانب شما، با توجه به صحبت‌های شما، نادیده گرفته شده‌اند. تاکتیک حزب کارگران کمونیست آلمان، حزب کمونیست سیلویا پانک هورست<sup>8</sup> و اکثریت کمیسون آمستردام نامی که در مسکو به آن‌ها دادند بر اساس تنها بودن پرولتاریا و اهمیت عظیم توده‌ها و اهمیت عظیم تک تک آن‌ها استوار است.

به همین دلیل آن‌ها تلاش می‌کنند که قبل از هر چیز توده‌ها را به عنوان یک کل واحد و تک تک افراد را به مرتبت بالاتری هدایت کنند، تک تک افراد را به عنوان مبارزان انقلابی تربیت کنند و نه فقط از طریق آموزش تئوریک بلکه از طریق آموزش‌های عملی این موضوع را روشن کنند که نتیجه‌ی همه‌ی چیزها به خود آن‌ها بستگی دارد و نه به کمک خارجی طبقات دیگر و خیلی کمتر از آن به رهبران و این که باید همه‌ی انتظارات را از خودشان داشته باشند.

اگر که از نظریات شخصی، مسائل کم اهمیت و مربوط به رشد ناموزون نظیر آن مطالبی که ولفهایم و لافن برگ مطرح می‌کنند را مدنظر بگیریم، مطالبی که طرح آن‌ها در اوائل برآمد یک جنبش اجتناب‌ناپذیر هستند، نظریات این احزاب و رفقا از جنبه‌ی تئوریک کاملاً درست ولی مبارزیشان واقعاً اشتباه است.<sup>9</sup>

وقتی که ما از شرق اروپا به طرف غرب آن بیانیم در یک مکان معین از مرز اقتصادی‌ای عبور می‌کنیم، مرزی که از دریای شرق به طرف دریای مدیترانه، تقریباً از دانسیگ به طرف ونیز عبور می‌کند. این خط مرزی فرضی دو دنیا را از یکدیگر جدا می‌کند. قسمت غربی این خط مرزی سرمایه‌ی صنعتی - تجاری و مالی مسلط است که با سرمایه‌ی بانکی بسیار رشد کرده، تقریباً به طور کامل ادغام شده است، سرمایه‌ی کشاورزی حتی زیرمجموعه‌ی این سرمایه است، یا این که مجبور است در ارتباط با آن عملکرد داشته باشد. این سرمایه از سازمان‌یابی بسیار بالایی برخوردار و به گسترده‌ترین وجهی در درست دولت متمرکز شده است.

در قسمت شرقی این مرز مفروض نه از سرمایه‌ی متمرکز بانکی، تجاری - ترابری، صنعتی بسیار تکامل‌یافته خبریست و نه از سلطه‌ی مطلقش از طریق دولت مدرن.

بدین ترتیب یکسان‌انگاشتن تاکتیک انقلابی پرولتاریا در قلمرو غربی این مرز با قلمرو شرقی آن بخودی خود دیگر بسیار تعجب‌برانگیز است.

## 2. مسأله‌ی اتحادیه‌ها

حال پس از این که من دلایل عمومی نظری را مطرح کردم، در این‌جا سعی می‌کنم به طور عملی اثبات کنم که به طور عمومی حق به جانب چپ‌ها در آلمان و انگلستان است. چه در مورد مسأله‌ی اتحادیه‌ها و چه در مورد مسأله‌ی پارلمانتاریسم.

در درجه‌ی نخست به مسأله‌ی اتحادیه‌ها می‌پردازم.

همان‌طور که پارلمانتاریسم نماد اعمال قدرت فکری رهبر بر توده‌های کارگران است، همان‌طور هم جنبش اتحادیه‌ای نماد اعمال قدرت مادی رهبر بر توده‌های کارگران است. همان‌طور که مارکس در دوره‌ی گذشته تاکید کرد، اتحادیه‌ها در سرمایه‌داری سازمان‌هایی طبیعی برای اتحاد پرولتاریا هستند. اتحادیه‌ها سرمایه‌داری پیشرفته و حتی بیشتر از آن در عصر امپریالیسم به مراتب به سازمان‌های بزرگی تبدیل شده‌اند که مثل دوران متاخرتر همان گرایش تکاملی دولت بورژوازی را از خود نشان می‌دهند. در آن‌ها طبقه‌ای از صاحب‌منصبان و بوروکرات‌ها شکل گرفته است که تمام ابزارها را برای اعمال قدرت در اختیار دارند، منبع مالی، مطبوعات، به کارگماشتن صاحب‌منصبان دون‌پایه؛ کسانی که در بسیاری از موارد از قدرت بسیار بالایی برخوردارند، کسانی که از خدمتگزاران جمع به سروران خودشان تبدیل شده‌اند و خودشان را با اتحادیه هویت‌یابی می‌کنند. و در این زمینه

<sup>8</sup> حداقل تا به امروز.

<sup>9</sup> این نکته توجه مرا به خود جلب کرده که شما در مبارزه‌تان تقریباً همواره از نظرات شخصی و نه نظریات رسمی مخالفان‌تان استفاده می‌کنید.

اتحادیه‌ها با دولت و بوروکراسی آن مطابقت کامل دارند که علیرغم دموکراسی که باید در این اتحادیه‌ها مسلط باشد، اعضای‌شان قادر نیستند که خواسته‌های‌شان را در مقابل بوروکراسی به کرسی بنشانند، دستگاهی که هنرمندانه با اساسنامه‌ها و نظامنامه‌هایی بنا شده کهر گونه شورش اعضایش را قبل از آن‌که به مدارج بالاتر سرایت کرده باشد، درنطفه خفه می‌کند.

تاکنون پس از سال‌ها بعضی از اتحادیه‌ها تازه آن‌هم پس از تغییر پرسنال، با پی‌گیری سرسختانه‌ایی به موفقیت‌های ناچیزی دست پیدا کرده‌اند. در سال‌های قبل از جنگ و بعد از آن اغلب اعضای شورشی اتحادیه‌ها در انگلستان، آلمان، آمریکا فقط با تکیه به نیروی خودشان و برخلاف میل رهبران اتحادیه‌ها یا مصوبات‌شان دست به اعتصاب زدند. این مساله خیلی بیشتر آن‌چه که باید طبیعی به نظر می‌رسد که بیشتر بیان‌گر این است که این سازمان‌ها نماینده‌ی کل اعضای‌شان نیستند. بلکه هم‌زمان به عنوان چیزی بیگانه هستند، نه این‌که کارگران فرای اتحادیه‌ها گرفته و تعیین‌کننده‌ی مطالبات‌شان هستند، بلکه برعکس اتحادیه‌ها قدرت خارجی فرای سر آن‌ها هستند که اعضای‌شان حتی می‌توانند بر علیه آنان شورش کنند. هر چند که این قدرت از خود آن‌ها سرچشمه گرفته است. بنا بر این فرایندی مشابه دولت. پس از آن‌که شورش فروکش می‌کند، سلطه‌ی قدیمی علیرغم نفرت و ناتوانی تلخ توده‌ی اعضاء دوباره برقرار و خود را تثبیت می‌کند، چرا که تکیه‌گاه این سلطه بر بی‌تفاوتی و فقدان نظریات روشن و واحد، اراده‌ی مصمم توده‌ی اعضای اتحادیه و از الزامات این نظریه است که به اتحادیه‌ها به عنوان تنها ابزار برای وحدت نیروی کارگران بر علیه سرمایه نگاه می‌کند.

چنین اتحادیه‌هایی در سرمایه‌داری با محدود کردن مبارزات کارگران بر علیه سرمایه، بر علیه گرایش مطلق فقیرسازی سرمایه و بدین ترتیب با فراهم کردن امکان ادامه‌ی حیات طبقه‌ی کارگر نقش خود را ایفاء و در نتیجه خود به جزئی از جامعه‌ی سرمایه‌داری تبدیل شده‌اند. اما با برآمد انقلاب هنگامی که پرولتاریا به عنوان بخشی از جامعه‌ی سرمایه‌داری، به عنوان نابودگر آن به صحنه می‌آید، تازه در این زمان اتحادیه‌ها در مقابل پرولتاریا می‌ایستند. [...]

ملاحظیات مارکس و لنین در مورد امکان‌ناپذیری تبدیل دولت به ابزار انقلاب پرولتاری علیرغم دموکراسی رسمی در مورد سازمان اتحادیه‌ها نیز صادق است. توان ضدانقلابی آن‌ها را نمی‌توان از طریق تغییر پرسنل، جایگزین کردن رهبران محافظه‌کار با رهبران رادیکال یا انقلابی از بین برد، یا تضعیف کرد.

شکل سازمانی اتحادیه‌ها قدرت توده‌ی کارگران را از آنان می‌گیرد و مانع تبدیل اتحادیه‌ها به ارگان اراده‌ی آن‌ها می‌شود. انقلاب تنها زمانی می‌تواند به پیروزی دست پیدا کند که این سازمان‌ها را نابود کند، یعنی اشکال سازمانی‌شان را به طور کامل تغییر دهد و آن‌ها را کاملاً به چیز دیگری تبدیل نماید. سیستم شوروی نه فقط قادر نشد که بازسازی درونی بوروکراسی دولتی بلکه همچنین بوروکراسی در اتحادیه‌ها را ریشه‌کن و نابود کند. نه فقط ارگان سیاسی جدید پرولتاری بر علیه سرمایه ایجاد نشد، بلکه همچنین زمینه‌ی ساختن اتحادیه‌های جدید نیز فراهم نشد. در جدل بین احزاب در آلمان این مبحث که شکل انقلابی یک سازمان فقط بستگی به عقاید انقلابی اعضای آن دارد به ریشخند گرفته شد. اما در صورتی که مهم‌ترین مضمون انقلابی این باشد که خود توده‌ها اداره‌ی امورشان - رهبری جامعه و تولید - را به دست بگیرند، دیگر هر شکل سازمانی که به توده‌ها اجازه‌ی حکم‌فرمایی و رهبری را ندهد، ضدانقلابی و مضر است و به همین دلیل باید شکل دیگری جای‌گزین آن شود، شکلی که انقلابی بودنش در این است که به کارگران اجازه می‌دهد که خودشان فعالانه در مورد همه چیز تصمیم بگیرند.<sup>10</sup>

اتحادیه‌ها بدلیل ماهیت‌شان سلاح خوبی برای انقلاب در اروپای غربی نیستند، تازه اگر که هم این موضوع را نادیده بگیریم که آن‌ها به ابزار کار سرمایه‌داری بدل شده‌اند و در دست خائنین قرار دارند، این سازمان‌ها به دلیل سرشت‌شان رهبران بی‌عرضه‌ایی دارند که همواره می‌خواهند اعضای اتحادیه‌ها را به برده‌گان و بازبچه‌ی دست خودشان تبدیل کنند، در غیر این صورت این رهبران کاربرد خود را از دست می‌دهند. اتحادیه‌ها در مبارزه، در انقلاب بر علیه سرمایه‌داری اروپای غربی، سرمایه‌داری که درجه‌ی سازمان‌یابی بسیار بالایی دارد و بر علیه دولت این سرمایه‌داری ضعیف هستند. آن‌ها در مقابله با اتحادیه‌ها خیلی قوی‌ترند، چرا که اتحادیه‌ها بعضاً هنوز اتحادیه‌های رسته‌های شغلی هستند که علاوه بر این خیلی کند کار می‌کنند و ابزار پیچیده‌ایی هستند که فقط برای دوران تحولات تدریجی و آرام بدر می‌خورند. در صورتی که فوراً انقلاب نشود ما دو باره برای یک دوره برای یک دوره با مبارزات مسالمت‌آمیز روبرو هستیم و پس از این دوره آن‌ها باید نابود و اتحادیه‌های صنعتی جای‌گزین آن‌ها شوند که تکیه‌شان باید سازمان‌های درون کارخانه‌ایی و کارگاه‌های [صنعتی] باشند. حالا ما می‌خواهیم با این اتحادیه‌های مفلوک‌ی که در هر صورت باید نابود شوند، انقلاب راه بیندازیم!!! کارگران برای انقلاب در اروپای غربی احتیاج به سلاح دارند، سازمان‌های درون کارخانه‌ایی تنها سلاح انقلاب در اروپای غربی است که بتواند آن‌ها را در یک کل واحد با یکدیگر پیوند دهد. کارگران اروپای غربی احتیاج به بهترین سلاح دارند، به دلیل این‌که تنها هستند، برای این‌که کسی به آن‌ها کمک نخواهد کرد. و در نتیجه آن‌ها باید سازمان‌های درون کارخانه‌ایی را در آلمان و انگلستان که در آستانه‌ی انقلاب قرار دارند، فوراً برپاکنند. ما باید این سازمان‌ها را تا آنجایی که توانایی آن را داریم در

<sup>10</sup>Anton Pannekoek, Die Entwicklung der Weltrevolution und die Taktik des Kommunismus, in: Kommunismus, Wochenschrift für Theorie und Praxis des revolutionären Marxismus, 1.Jg. (1920), Heft 28/29, S. 994-996 (Hrg.)



کشورهای دیگر هر چه زودتر برپا کنیم. رفیق لنین این گفته‌ی شما به کارگران هیچ کمکی نمی‌کند: ما این کار را در روسیه به این نحو انجام دادیم. اولاً به این دلیل که شما سازمان‌های مبارزاتی به این کارآمدی را مثل بسیاری از اتحادیه‌ها در اروپای غربی نداشتید. شما اتحادیه‌های صنعتی داشتید. دوماً کارگران دارای ایده‌ی انقلابی بودند. سوماً درجه‌ی سازمان‌یابی سرمایه‌داری و همچنین دولت بسیار نازل بود. اما چهارماً که عامل تعیین‌کننده‌ی نیز بود: به شما کمک شد. شما احتیاج به بهترین سلاح نداشتید. ما تنها هستیم، بنا بر این ما باید بهترین سلاح را در اختیار داشته باشیم. در غیر این صورت پیروز نخواهیم شد. در غیر این صورت هر شکستی منجر به شکست‌های بعدی خواهد شد.

همچنین عوامل دیگر مادی و روانی این موضوع را اثبات می‌کنند. رفیق‌های خاطر بیاورید که شرایط آلمان قبل از جنگ و در اثنای جنگ چگونه بود. اتحادیه‌های پیش از پیش ضعیف در دست رهبرانی بودند که از آن‌ها همچو ماشین‌های مرده و ابزاری در خدمت سرمایه‌داری سواستفاده می‌کردند. بعد انقلاب از راه رسید. رهبران اتحادیه‌ها از اتحادیه‌ها و توده‌های اعضای‌شان بر علیه انقلاب استفاده کردند. با کمک اتحادیه‌ها و با حمایت آن‌ها، توسط رهبران‌شان و بعضاً همچنین با کمک اعضای اتحادیه‌ها انقلاب به قتل رسید. کمونیست‌ها شاهد بودند که برادران‌شان با کمک اتحادیه‌ها به قتل رسیدند. آن‌ها مانع اعتصابات برای انقلاب شدند. رفیق! آیا شما واقعاً فکر می‌کنید که امکان دارد که کارگران انقلابی در چنین اتحادیه‌هایی باقی بمانند؟ علیرغم این که آن‌ها ابزار بسیار ضعیفی برای انقلاب هستند! من این مساله را از نظر روانی غیرممکن می‌دانم. حتی خود شما به عنوان عضو یک حزب سیاسی به طور مثال در صورتی که منشویک‌ها در انقلاب چنین برخوردهایی را می‌کردند چه موضعی می‌گرفتید؟ شما حتماً از آن‌ها انشعاب می‌کردید (علیرغم این که شما این کار خیلی بیشتر انجام دادید!). شما شاید بگویند که: در این‌جا مساله بر سر یک حزب سیاسی است و ربطی به اتحادیه‌ها ندارد. من معتقدم که شما اشتباه می‌کنید. در انقلاب و در اثنای آن هر اتحادیه‌ای و هر انجمن کارگری یک حزب سیاسی انقلابی یا ضدانقلابی است.

شما شاید بگویند، در مقاله‌تان هم گفته‌اید که: بایستی بر این فوران احساسات به خاطر وحدت و تبلیغ کمونیستی فائق شد. من با نمونه‌ها و شواهد مشخص به شما نشان خواهم داد که این کار در اثنای انقلاب آلمان غیرممکن بود. چرا که ما همچنین بایستی دیدگاه کاملاً مشخص و روشنی نسبت به این مسائل داشته باشیم... از این پیش‌فرض حرکت کنیم که در آلمان واقعاً صد هزار نفر از کارگران انقلابی صنایع کشتی‌سازی، صد هزار نفر از کارگران انقلابی صنایع فولاد و صد هزار نفر از کارگران انقلابی در معادن وجود داشتند که حاضر بودند برای انقلاب اعتصاب و مبارزه کنند و برای آن بمیرند. اما آن میلیون‌ها کارگر دیگر چنین قصدی نداشتند. حال این 300,000 نفر می‌بایستی چه کاری انجام می‌دادند؟ اولاً متحد شوند و اتحادیه‌ای برای مبارزه تأسیس کنند. قبول کنید که کارگران بدون سازمان هیچ کاری نمی‌توانند، انجام دهند. حال یک اتحادیه‌ی جدیدی بر علیه آن اتحادیه‌ی قدیمی بوجود بیاید، حتی زمانی که اعضای‌شان در اتحادیه‌ی قدیمی نه فقط به صورت رسمی بلکه به طور واقعی هم بمانند، این یعنی انشعاب کردن. اما اعضای اتحادیه‌ی جدید احتیاج به مطبوعات، گردهمایی‌ها و به پرسنل حقوق‌بگیر دارند. این کارها بسیار هزینه می‌برد و کارگران آلمانی هم که آه در بساط ندارند، پس در نتیجه آن‌ها برای حفظ اتحادیه‌ی جدید بایستی حتی ناخواسته اتحادیه‌ی قدیمی را ترک کنند. بررسی مشخص مساله به این نحو است، آن‌چه را که شما تصور می‌کنید، رهیافتی است امکان‌ناپذیر.

اما هنوز دلایل مادی بهتری نیز وجود دارند. کارگران آلمانی که از اتحادیه‌ها خارج شدند، کارگرانی که می‌خواستند اتحادیه‌ها را نابود کنند، سازمان‌های درون‌کارخانه‌ای را بوجود بیاورند، آماده برای انقلاب بودند. فقط می‌بایستی فوراً دست به مبارزه می‌زدند. انقلاب آن‌جا بود. اما اتحادیه‌ها نمی‌خواستند، مبارزه کنند. حال گفتن این موضوع چه کمکی می‌کند: در اتحادیه‌ها بمانید، برای ایده‌های‌تان تبلیغ کنید، شما قوی‌تر خواهید شد و اکثریت را به طرف خود جلب خواهید کرد. در این صورت، تازه اگر که موضوع خفه کردن اقلیت را که در این موارد طبیعی‌ست نادیده بگیریم، می‌توانست رهیافت مناسبی باشد، ولی همچنین نباید فراموش کنیم که چپ‌ها برای آن‌چه که گفتید در صورت داشتن فرصت کافی حتماً تلاش می‌کردند، اما فقط در صورتی که فرصت کافی برای این کار را داشتند. انقلاب آن‌جا بود. انقلاب هنوز هم آن‌جاست. در انقلاب (رفیق به این نکته توجه کنید که کارگران آلمانی در انقلاب انشعاب و اتحاد کارگری‌شان را بوجود آوردند) کارگران انقلابی از سوسیال‌وطن‌پرستان انشعاب کردند. برای مبارزه کردن امکان دیگری وجود ندارد. شما و کمیته‌ی اجرایی در مسکو و کنگره‌ی انترناسیونال می‌گویند که انشعاب درست نیست. اما انشعاب به دلایل مادی و روانی انجام می‌شود، چرا که کارگران در درازمدت دیگر نمی‌توانند تحمل کنند که آن‌ها به خاطر این‌که مبارزه می‌کنند به قتل برسند.

همین نکته علت شکل‌گیری اتحاد کارگری توسط چپ‌ها بود. و فقط به خاطر این است که هنوز انقلاب در آلمان تمام نشده، بلکه هنوز هم ادامه دارد و تا زمانی که به پیروزی برسد، علت مقاومت و پافشاری کارگران همین مساله است.

رفیق لنین وقتی که در جنبش کارگری دو سمت‌گیری کاملاً متفاوت با یکدیگر برای مبارزه شکل می‌گیرد آیا راه دیگری هم به غیر از انشعاب وجود دارد؟ آیا شما ابزار دیگری را می‌شناسید؟ و آیا چیزی متضادتر از انقلاب و ضدانقلاب وجود دارد؟ به همین جهت KAPD و اتحادکارگران کاملاً حق دارند.

ورفیق آیا این انشعابات و روشن‌گری‌ها همواره به نفع پرولتاریا نبوده‌اند؟ موضوعی که در درازمدت حقانیت خود را اثبات کرده است؟ من در این زمینه دارای تجاربی هستم. ما هنوز وقتی که در حزب سوسیالیست وطن‌پرستان بودیم، هیچ تاثیری بر روی این حزب نداشتیم اما وقتی که از حزب خارج شدیم علیرغم این که در آغاز تاثیر خیلی کمی داشتیم، اما پس از مدت کوتاهی تاثیرگذاری ما بیشتر و پس از آن نقش ما بیشتر و بیشتر شد. ورفیق آیا شما بلشویک‌ها هم بعد از انشعاب همین وضعیت را نداشتید؟ من فکر می‌کنم که وضعیت شما همدقیقا شبیه به ما بود. اوایل نیروی بسیار کوچکی بودید که به مرور زمان بزرگتر و گسترده‌تر شدید و الان هم که به یک نیروی عظیم تبدیل شده‌اید. فرایند- قوی‌تر و گسترده‌تر شدن یک گروه کوچک - کاملاً به تکامل سیاسی و اقتصادی بستگی دارد. در صورتی که انقلاب در آلمان فروکش نکند، هنوز می‌توان امیدوار بود که اهمیت و تأثیر اتحاد کارگری نیز بیشتر شود. نباید ارقامی نظیر 70,000 نفر در مقابل 7 میلیون نفر باعث دل‌سردی ما شوند، چرا که گروه‌های کوچک‌تر از این هم نظیر بلشویک‌ها توانستند به مرور زمان قوی‌تر شوند. چرا سازمان‌های درون کارخانه‌ایی و کارگاه‌های صنعتی که اتحاد کارگری با اتکاء به آن‌ها فعالیت می‌کند، به علاوه‌ی حزب کمونیست بهترین و تنها سلاح خوب برای انقلاب در اروپای غربی هستند؟ برای این که این امر باعث می‌شود که خود کارگران به صحنه بیایند که قابل مقایسه با فعالیت آن‌ها در اتحادیه‌های قدیمی نیست و آن‌ها از این طریق رهبری را به دست می‌گیرند و سازمان‌های کارخانه‌ایی و بدین‌ترتیب کل اتحاد کارگری را کنترل می‌کنند، هر کارخانه و هر کارگاهی به خودی خودش یک واحد کل را تشکیل می‌دهد. و کارگران در آن‌ها افراد مورد اعتماد خود را انتخاب می‌کنند. تشکلهای درون کارخانه‌ایی بر مبنای حوزه‌های اقتصادی تقسیم‌بندی شده‌اند. برای هر حوزه اقتصادی دوباره افراد مورد اعتماد انتخاب می‌شوند و خود این معتمدان هیئت‌رئیس‌های سراسری کل امپراطوری را انتخاب می‌کنند. مجموعه‌ی تشکلهای درون کارخانه‌ایی بدون مدنظر گرفتن این‌کمی‌به چه بخش صنعتی مربوط می‌شوند، اتحادکارگری خود را بوجود می‌آورند. ما می‌بینیم که یک تشکیلات، کاملاً برای انقلاب سازماندهی شده است.

این تشکیلات در دوران بینابینی مبارزات نسبتاً مسالمت‌آمیز از قابلیت انطباق با ملزومات این دوران برخوردار است. تشکیلات درون کارخانه‌ایی در چارچوب اتحاد کارگری بر اساس صنایع با یکدیگر مرتبطند. ما همچنین در این‌جا می‌بینیم که کارگران و هر کارگری قدرت پیدا می‌کند، به دلیل این‌که او در کارخانه و کارگاهش افراد معتمد را انتخاب و از طریق آن‌ها بر روی حوزه اقتصادی اش و کل امپراطوری تأثیر مستقیم می‌گذارد. در این‌جا مرکزگرایی قوی وجود دارد، اما نه بیش از اندازه. فرد و تشکیلات مستقیم کارخانه‌اش، قدرت بزرگی دارد. او می‌تواند فوراً معتمد انتخاب شده‌اش را عزل و فرد دیگری را به جای او انتخاب کند که تبعات آن عزل مراتب بالاتر و به همین‌ترتیب جایگزین کردن فرد دیگری به جای فرد عزل شده است. فردگرایی وجود دارد، اما نه بیشتر از اندازه‌ایی که باید باشد، چرا که ارگان‌های مرکزی، شوراهای امپراطوری و حوزه‌های اقتصادی قدرت زیادی دارند. فرد و رهبران مرکزی فقط برای این دوره‌ایی که ما در آن زندگی می‌کنیم، یعنی در دوره‌ی برآمد انقلابی در اروپای غربی تا آن‌جا که ضروری و ممکن‌ست قدرت دارند و نه بیشتر از آن.

مارکس نوشته است که در سرمایه‌داری شهروند در مقابل دولت فقط یک انگاره و عدد بیشتر نیست. این امر در مورد اتحادیه‌های قدیمی نیز صادق است. بوروکراسی و کل واحد تشکیلات خیلی بالاتر و در آسمان هفتم فرای کارگران پرواز می‌کنند و با آن‌ها بیگانه هستند. کارگران نمی‌توانند به عرش اعلای آن‌ها برسند. کارگران در مقابل آن‌ها انگاره و رقمی بیشتر نیستند. بوروکرات آن کارگری نیست که کنار آن‌ها در کارخانه کار می‌کند، موجود زنده‌ی حی و حاضر، کامل و مبارز. حال شما ببانید و در اتحادیه‌های قدیمی افراد دیگری را به جای بوروکرات‌ها بگذارید، پس از مدت زمان کوتاهی شما خواهید دید که این افراد هم همان منش‌های بوروکرات‌ها را پیدا می‌کنند: دست‌نیافتنی برای توده‌ها، فرای سر آن‌ها و بدون هیچ‌گونه پیوندی با آن‌ها. 99 نفر از 100 نفرشان به مقتدرانی تبدیل می‌شوند که در کنار بورژوازی می‌ایستند. سرشت اتحادیه‌ها آن‌ها را به چنین افرادی تبدیل می‌کند.

برخلاف سازمان‌های درون کارخانه‌ایی! خود کارگران در این سازمان‌ها در مورد تاکتیک، سمت‌گیری اتحادیه و مبارزه تصمیم می‌گیرند. و در صورتی که "رهبر" همان کاری را انجام ندهد که کارگران از او مطالبه کرده‌اند، آن‌ها فوراً او را برکنار می‌کنند. این فرایندی دائمی‌ست چرا که کارخانه و کارگاه به طور هم‌زمان خود سازمانی‌ست در مبارزه‌ایی دائمی. تا آن‌جایی که امکانش وجود دارد کنش‌گر و رهبر محصول مهارت و توان‌مندی‌های خود این سازمان، و توده‌ها کنش‌گر و رهبر مبارزه‌ی خودشان هستند. خیلی بیشتر و فراتر و ژرف‌تر از آن‌چه که در اتحادیه‌های قدیمی چه رفرمیستی‌شان و چه سندیکالیستی‌شان امکان‌پذیر بود.<sup>11</sup> سازمان‌های درون کارخانه‌ایی و اتحاد کارگری تک تک خود افراد و بنا بر این خود توده‌ها را به حاملین مبارزه تبدیل می‌کنند، به کسانی که آن‌ها را واقعاً رهبری می‌کنند. به همین دلیل این سازمان‌ها و اتحاد کارگری بهترین سلاح برای انقلاب هستند، همان سلاحی که ما در اروپای غربی به آن احتیاج داریم تا بدون کمک دیگران قدرت‌مندترین سرمایه‌داری جهان را سرنگون کنیم. اما رفق تازه این دلایل، نهایتاً دلایل ضعیفی هستند. دلیل اصلی آخری در ارتباط تنگاتنگ با پرنسیب‌هایی‌ست که در ابتدای این نامه به آن‌ها اشاره کردم. دلیل آخری که مطرح کردم برای KAPD و احزاب اپوزیسیون در انگلستان تعیین‌کننده هستند: این احزاب می‌خواهند رشد ذهنی توده‌ها و تک تک افراد را در آلمان و انگلستان به میزان بسیار زیادی ارتقاء بدهند. به نظر شما در این مورد فقط یک

<sup>11</sup> بدیهی‌ست که بایستی این موضوع را به خوبی درک کرد که پیوند جدید بین فردگرایی و مرکزگرایی در حال حاضر و فوری شکل نخواهد گرفت، بلکه این پیوند جدید تازه شکل گرفته و در خود مبارزه تکامل پیدا می‌کند و به کمال می‌رسد.

ابزار وجود دارد. و من دو باره می‌خواهم از شما بشنوم که آیا شما ابزار دیگری را در جنبش کارگری می‌شناسید. به نظر من این ابزار شکل‌گیری یک گروه است که با مبارزه نشان می‌دهد که توده‌ها چگونه باید باشند. رفیق من ابزار دیگری را نمی‌شناسم، شما اگر ابزار دیگری را می‌شناسید لطفاً من را از آن با خبر کنید. من معتقدم که در جنبش کارگری و به خصوص در انقلاب تنها ابزار عمل نمونه‌ارست: خود عمل، نمونه‌وار. رفقای چپ معتقدند که این گروه‌های کوچک که بر علیه سرمایه‌داری و اتحادیه‌ها مبارزه می‌کنند، می‌توانند اتحادیه‌ها را به طرف خود جلب، یا، امکانش وجود دارد که بتوانند آن‌ها را مجبور کنند که راه درست‌تری را پیش بگیرند. این رویکرد فقط از طریق عمل نمونه‌وار امکان‌پذیر است. اشکال جدید سازمان‌های درون کارخانه‌ایی برای ارتقاء مرتبت کارگران آلمانی کاملاً اجتناب‌ناپذیرند. به همان نحوی که احزاب کمونیست با احزاب سوسیال وطن‌پرست مقابله می‌کنند، به همان نحو نیز بایستی این تشکل جدید اتحاد کارگری با اتحادیه‌های قدیمی مقابله کنند.<sup>12</sup> تنها از طریق عمل نمونه‌وار می‌توان توده‌های برده‌شده‌ی رفرمیست سوسیال وطن‌پرست را تغییر داد.

حال در این‌جا من به چپ‌ها در انگلستان می‌پردازم. انگلستان هم مثل آلمان در آستانه‌ی انقلاب قرار دارد، نه به خاطر این‌که موقعیت در آن‌جا انقلابی‌ست، بلکه به این دلیل که شمار پرولتاریا بسیار زیاد است و شرایط سرمایه‌داری، اقتصادی مناسب است. آن‌جا فقط یک ضربیه قوی کافی‌ست تا مبارزه شروع شود، مبارزه‌ایی که فقط با پیروزی به پایان خواهد رسید. این ضربیه زده خواهد شد. اغلب کارگران پیش‌رفته‌ی انگلستان آن را به طور غریزی احساس می‌کنند (همان‌طور که ما آن را احساس می‌کنیم) و به همین دلیل آن‌ها در انگلستان مثل آلمان جنبش جدیدی را تأسیس کرده‌اند که هنوز جهت‌گیری مختلفی دارد و در جستجوی چرایی خودش است - مثل آلمان - جنبش "صف‌آرایی از پائین" جنبش خود توده‌هاست، بدون رهبر تقریباً بدون رهبر.<sup>13</sup> این جنبش خیلی شبیه به اتحاد کارگری در آلمان است.

رفیق آیا شما به این موضوع توجه کرده‌اید که این جنبش فقط در دو کشور از پیش‌رفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری شکل گرفته است؟ و از بطن خود توده‌ها؟ و در بسیاری از مناطق؟<sup>14</sup> این جنبش به خودی خود اثبات می‌کند که این جنبشی است خودپوی و کسی نمی‌تواند از گسترش آن جلوگیری کند! در انگلستان این مبارزه بر علیه اتحادیه‌ها خیلی ضروری‌ترست تا در آلمان. چرا که اتحادیه‌های صنفی در انگلستان نه فقط توسط کسانی رهبری می‌شود که تاب مقاومت بر علیه سرمایه‌داری را ندارند، بلکه آن‌ها خیلی بیشتر از آلمان ابزار بدرنخوری برای انقلاب هستند. اتحادیه‌های صنفی در دروه‌ی جنگ‌های کوچک‌پراکنده در اوائل سده‌ی 19، بله سده‌ی 18 شکل گرفت. در انگلستان نه فقط 25 اتحادیه‌ی صنفی برای ادامه‌ی حیاتشان جان می‌کنند، بلکه خودشان برای عضوگیری مشغول جنگ مرگ و زندگی با یکدیگر هستند!! تازه اعضایی که از هیچ قدرتی برخوردار نیستند. رفیق لنین آیا شما می‌خواهید این اتحادیه‌ها را حفظ کنید؟ آیا بایستی با این اتحادیه‌ها مبارزه کرد، از آن‌ها انشعاب کرد و آن‌ها را نابود کرد؟ کسی که مخالف اتحاد کارگری است بایستی همچنین نیز مخالف کمیته‌های کارخانه و کارگاه، ناظران و نمایندگان کارخانه‌ها و کارگاه اتحادیه‌های صنعتی باشد. کسی طرفدار اتحادیه‌های صنعتی‌ست بایستی طرفدار اتحاد کارگری نیز باشد، چرا که کمونیست‌ها در هر دوی این تشکل‌ها اهداف مشترکی را دنبال می‌کنند.

چپ‌های کمونیست می‌خواهند از این سمت‌گیری جدید جنبش اتحادیه‌های صنفی، برای نابودی، تغییر اتحادیه‌های انگلستان، تا زمانی که سیاست‌شان تغییر نکند، برای جایگزین کردن آن‌ها با ابزارهای جدید مفید برای مبارزه‌ی طبقاتی، برای انقلاب استفاده کنند. همان دلائلی که ما در مورد جنبش آلمان مطرح کردیم در این‌جا نیز صادق هستند.

من در نامه‌ی کمیته‌ی اجرایی انترناسیال سوم به KAPD خواندم که این کمیته طرفدار سازمان کارگران صنعتی جهانی در آمریکاست، در صورتی که آن‌ها فقط خواهان عملکرد سیاسی و پیوستن به حزب کمونیست باشند. اما این کارگران صنعتی نیازی به این ندارند که وارد اتحادیه‌های آمریکا شوند! اما کمیته‌ی اجرایی انترناسیونال مخالف اتحادیه‌های سراسری صنعتی در آلمان است، وقتی که می‌گوید که آن‌ها باید وارد اتحادیه‌های قدیمی شوند، در حالی که این اتحادیه‌های سراسری صنعتی کمونیست هستند و با حزب سیاسی کار مشترک می‌کنند. و شما رفیق لنین از جنبش صف‌آرایی از پائین در انگلستان (علیرغم این که این جنبش اغلب باعث انشقاق می‌شود و بسیاری از کمونیست‌ها در آن خواهان نابودی اتحادیه‌ها هستند) دفاع می‌کنید و مخالف اتحاد کارگری در آلمان هستید). به نظر من موضع شما و کمیته‌ی اجرایی اپورتونیستی‌ست. و علاوه بر این اشتباه نیز هست. طبیعتاً چپ‌های کمونیست در انگلستان به دلیل این که انقلاب هنوز بروز نکرده است، نمی‌توانند مثل ما در آلمان گامی فراتر بگذارند. آن‌ها هنوز توان آن را ندارند که جنبش "صف‌آرایی از پائین" را به سرتاسر انگلستان گسترش دهند و آن را به یک مجموعه‌ی بزرگ متحد و برای انقلاب سازمان‌دهی کنند. اما چپ‌های انگلستان آماده‌ی چنین اقداماتی هستند، همین که انقلاب بروز کند، توده‌های کارگران اتحادیه‌های صنفی بدرنخور برای انقلاب را ترک و به سازمان‌های صنعتی و کارخانه‌ایی خواهند پیوست. و از آن‌جایی که چپ‌های کمونیست همه‌جا

<sup>12</sup> با ملاحظه طعنه‌آمیز شما که اتحاد کارگری نمی‌تواند پاکدامن باشد کسان زیادی را شیفته‌ی خود نمی‌کند. این مساله فقط در صورتی مصداق دارد که اتحاد کارگری مجبور شود برای رفاه در چارچوب سرمایه‌داری مبارزه کند. اما این ملاحظه تا زمانی که اتحاد کارگری برای انقلاب مبارزه می‌کند، اشتباه است.

<sup>13</sup> کمیته‌های کارخانه و کارگاه، ناظران و نمایندگان کارخانه‌ها و کارگاه و اتحادیه‌های صنعتی بویژه در ولز.

<sup>14</sup> این ادعا که این جنبش در آلمان از بالا سازمان‌یابی شده است چیزی جز انکار واقعیت نیست.

در این جنبش نفوذ می‌کنند، سعی می‌کنند که ایده‌های کمونیستی را در این جنبش گسترش دهند. هدف نهایی آن‌ها مثل ما در آلمان ارتقاء سریع کارگران در لحظه‌ی کنونی از طریق عمل نمونه‌وار است.<sup>15</sup>

اتحاد کارگری در آلمان و جنبش صف‌آرایی از پائین که تکیه‌گاهشان فقط بر کارخانه‌ها و کارگاه‌های صنعتی‌ست، پیشروان شوراهای کارگری، سوویت هستند. از آنجایی که انقلاب در اروپای غربی بسیار سخت و بمراتب طولانی خواهد بود، ما یک دوران گذار طولانی در پیش‌رو داریم که در آن اتحادیه‌های توخالی دیگر هیچ کاربردی ندارند و سوویت هنوز برپا نشده‌اند. ویژگی‌های این دوران گذار مبارزه بر علیه اتحادیه‌ها، تغییر آن‌ها و جایگزین کردن سازمان‌های بهتری به‌جای آن‌هاست. شما نباید واهمه داشته باشید، ما برای انجام این کار زمان کافی در اختیار خواهیم داشت.

دو باره این موضوع را تکرار کنم که این امر نه به خواست ما چپ‌ها صورت می‌گیرد، بلکه انقلاب این سازمان‌های جدید را مطالبه می‌کند. بدون آن‌ها انقلاب پیروز نخواهد شد.

پس زنده باد جنبش صف‌آرایی از پائین در انگلستان و اتحاد کارگری در آلمان. این اولین پیش‌گامان شوراهای اروپای غربی. زنده باد اولین سازمان‌هایی که احزاب کمونیست از طریق آن‌ها انقلاب بر علیه سرمایه‌داری را پیش می‌برند. رفیق لنین شما می‌خواهید که ما اکنون در اروپای غربی بدون رفقایمان در اتحادکارگری مقابل سرمایه‌داری مسلح بیش از اندازه قدرت‌مند، با این درجه‌ی بالای سازمان‌یابی (در تمام شاخه‌ها و بخش‌های مختلف) به ایستد، آن‌هم در شرایطی که ما به بهترین و قوی‌ترین سلاح احتیاج داریم، شما می‌خواهید ما را مجبور به استفاده از بدترین سلاح کنید. شما می‌خواهید اتحادیه‌های مفلوک را به ما تحمیل کنید، آن‌هم در شرایطی که ما می‌خواهیم انقلاب را در داخل کارخانه‌ها و از طریق آن‌ها سازماندهی کنیم. انقلاب در اروپای غربی می‌تواند و بایستی فقط در داخل کارخانه‌ها و از طریق آن‌ها سازماندهی شود چرا که در این‌جا سرمایه‌داری (در تمام شاخه‌ها و بخش‌های) اقتصادی و سیاسی از سازمان‌یابی بسیار بالایی برخوردار است و همچنین به این دلیل که کارگران (به جز حزب کمونیست) سلاح نیرومند دیگری در اختیار ندارند. روس‌ها مسلح بودند و دهقانان فقیر در کنارشان بودند. همان اهمیتی را که مسلح بودن و دهقانان برای روس‌ها داشتند، همان اهمیت را تاکتیک و تشکیلات برای ما دارند. و شما در این‌جا به ما پیشنهاد همکاری با اتحادیه‌ها را می‌کنید. در شرایطی که ما در بطن انقلاب قرار داریم و به دلایل مادی و روانی بایستی بر علیه اتحادیه‌ها مبارزه کنیم، اما شما می‌خواهید مانع مبارزه‌ی ما با آن‌ها شوید. در شرایطی که ما از طریق انشعاب می‌خواهیم با اتحادیه‌ها مبارزه کنیم، شما مخالف این انشعاب هستید. در شرایطی که ما می‌خواهیم با شکل‌دادن گروه‌ها، به طور نمونه‌وار به پرولتاریا تنها ابزار مبارزه را نشان دهیم، شما می‌خواهید ما را از این کار نمونه‌وار برحذر دارید. در شرایطی که ما می‌خواهیم کارگران را ارتقاء دهیم، شما در راه ما سنگ‌اندازی می‌کنید. شما خواهان انشعاب و شکل‌گیری گروه‌های جدید و ارتقاء به مرحله‌ی بالاتر نیستید. اما چرا؟ به این دلیل که شما می‌خواهید احزاب بزرگ و اتحادیه‌های بزرگ را وارد انترناسیونال سوم کنید. این کار به نظر من اپورتونیستی‌ست، اما تازه آن‌هم از نوع بدش.<sup>16</sup> رفیق لنین شما اکنون در انترناسیونال در مقایسه با زمانی که در حزب مارکسیست‌ها بودید، به طور کامل موضع‌گیری دیگری دارید. مواضعی که در آن دوره "اصولی‌ترین" مواضع ارزیابی می‌شدند (و شاید هم امروز نیز "اصولی‌ترین" مواضع ارزیابی می‌شوند). دیگر اکنون حتی نصف، یک چهارم و یک هشتم کمونیست‌ها هم بایستی وارد انترناسیونال سوم شوند. مصیبت جنبش کارگری این است که همین که این جنبش از "قدرت" معینی برخوردار می‌شود، تلاش می‌کند که این قدرت را با بی‌پرنسیب‌ترین ابزار گسترش دهد. همچنین در اوائل سوسیال دمکرات‌ها تقریباً در تمام کشورها مواضع "اصولی" اتخاذ می‌کردند. اغلب احزاب سوسیال و وطن‌پرست کنونی واقعاً احزاب مارکسیستی بودند و با تبلیغات مارکسیستی توده‌های وسیعی را جلب خودشان کردند، اما همین که این احزاب "قدرت" مندتر شدند، توده‌ها را به حال خودشان رها کردند. شما امروز در انترناسیونال مثل سوسیال دمکرات‌ها در گذشته برخورد می‌کنید. بدیهی‌ست که شما امروز نه بر مبنای شرایط ملی بلکه بر اساس شرایط بین‌المللی موضع‌گیری می‌کنید. انقلاب روسیه به دلیل تکیه بر مبنای "اصولی" و پرنسیب‌ها پیروز شد. اکنون پرولتاریای جهانی از طریق این انقلاب قدرت‌مندتر شده است. این قدرت باید در اروپا گسترش پیدا کند و بایستی فوراً تاکتیک قدیمی را به کار بگیرد.

به جای این‌که در شرایط فعلی تمام کشورهای دیگر همان تاکتیک آزموده‌شده‌ی قبلی را به کار بگیرند و از این طریق انترناسیونال سوم را از درون قوی کنید، دوباره مثل سوسیال دمکراسی به جبهه‌ی اپورتونیست‌ها نقل مکان می‌فرمائید. حالا باید همه وارد انترناسیونال شوند: اتحادیه‌ها، مستقل‌ها، سانتریست‌های فرانسوی، بخشی از حزب کار و به خاطر این‌که ظاهر مارکسیستی قضیه هم حفظ شود، پیش‌شرط‌هایی هم برای ورود به انترناسیونال گذاشته شده که همه‌گی موظف به امضای آن هستند (!!) و کائوتسکی، هیلفر دینگ و توماس کنار گذاشته می‌شوند. جای پای توده‌ی وسیع قشر میانی باز می‌شود و از تمام ابزارها برای وارد شدن آن‌ها

<sup>15</sup> شما و دیگران به کرات این استدلال را مطرح کرده‌اید که کمونیست‌ها در صورت خارج شدن از اتحادیه‌ها هرگونه پیوند خود را با توده‌ها از دست می‌دهند. اما مگر بهترین پیوند در کارخانه‌ها تازه آن‌هم هر روزه بوجود نمی‌آید؟ آیا در شرایط کنونی کارخانه‌ها به کانون مباحثات تبدیل شده‌اند؟ حالا چگونه "چپ‌ها" می‌توانند پیوند خود را با توده‌ها از دست بدهند؟

<sup>16</sup> مثال زیر نشان می‌دهد که این اپورتونیسم ما را دچار چه آشفتگی‌هایی می‌کند: کشورهایی وجود دارند که در آن‌ها سندیکاها در کنار اتحادیه‌های آزاد وجود دارند. اگر چه بد، اما خیلی بهتر از اتحادیه‌های آزاد مبارزه می‌کنند.

به انترناسیونال استفاده می‌شود. و برای این که سانتاریست‌ها قدرت پیدا کنند، جلوی ورود "چپ‌ها" گرفته می‌شود! بنا بر این بهترین انقلابیون، نظیر KAPD کنار گذاشته می‌شوند!

وقتی که توده‌ی وسیعی با موضعی میانه‌رو گردهم آورده شدند، آنوقت با انضباطی آهنین و تحت رهبری کسانی که به طرق خارق‌العاده امتحان خود را پس داده‌اند به پیش می‌روند. اما به کجا هدایت می‌شوند؟ به پرتگاه. اما وقتی که ما این اپورتونیزم را عملی کنیم، دیگر پرنسب‌های باشکوه، تنوری‌های درخشان انترناسیونال سوم چه کمکی به ما می‌توانند بکنند؟ انترناسیونال دوم هم عالی‌ترین پرنسب‌ها را داشت، اما عملش اپورتونیزمی بود. اما ما چپ‌ها نمی‌خواهیم این سیاست اپورتونیزمی را دنبال کنیم. ما می‌خواهیم در اروپای غربی مثل بلشویک‌ها در گذشته در روسیه در ابتدا (اگر چه بدو شاید احزاب بسیار کوچک) احزاب مستحکم، بسیار قوی و با مواضع بسیار صریح را بوجود بیاوریم. و تازه وقتی که ما این احزاب را بوجود آوریم، آن‌ها را گسترش خواهیم داد. اما فقط و به طور دائمی احزابی مستحکم، بسیار قوی و بسیار "اصولی". ما در اروپای غربی فقط از این طریق می‌توانیم به پیروزی برسیم. به همین دلیل هم ما به طور کامل تاکتیک شما را رد می‌کنیم. رفیق شما می‌گویند که ما اعضای کمیسیون آمستردام آموزه‌های انقلابات قبلی را فراموش کرده‌ایم و یا این که اساساً از آن‌ها شناختی نداریم. اما رفیق من انقلابات گذشته را هنوز خوب به یاد دارم. یکی از مواردی که هنوز فراموش نکرده‌ام اینست که احزاب "چپ" تندرو همواره نقش برجسته و چشمگیری را در این انقلابات ایفاء کرده‌اند. در انقلاب هلند بر علیه اسپانیا، در انقلاب انگلستان، در انقلاب فرانسه، در هر دو انقلاب روسیه. اما در این‌جا متناسب با رشد جنبش کارگری دو سمت‌گیری در انقلاب اروپای غربی وجود دارد: سمت‌گیری رادیکال و سمت‌گیری اپورتونیزمی. تاکتیک مناسب و وحدت فقط از طریق مبارزه‌ی این دو سمت‌گیری با یکدیگر امکان‌پذیرست. اما سمت‌گیری رادیکال جنبش کارگری علیرغم تندروی‌هایش در بعضی موارد، در مقایسه بهترین سمت‌گیری است. و شما رفیق لنین در این‌جا از اپورتونیزم حمایت می‌کنید. و موضوع فقط به این ختم نمی‌شود. کمیته‌ی اجرایی در مسکو، رهبران انقلاب روسیه که فقط توانستند با کمک ارتش میلیونی دهقانان فقیر به پیروزی برسند، می‌خواهند به پرولتاریای اروپای غربی که فقط به خودش متکی‌ست و مجبور نیز هست که فقط به خودش متکی باشد، تاکتیک‌شان را نیز تحمیل کنند! و به طور هم‌زمان از جمله شما می‌خواهید بهترین سمت‌گیری برای انقلاب در اروپای غربی را در هم بشکنید!

حمایتی باورنکردنی و بویژه دیالکتیکی آبی! وقتی که انقلاب در اروپای غربی بروز کند، شما با این تاکتیکتان شاهد معجزه‌ی یأس‌برانگیزتان خواهید شد که البته پرولتاریا قربانی آن خواهد بود.

رفیق شما و کمیته‌ی اجرایی در مسکو می‌دانید که اتحادیه‌ها در اروپای غربی نیروهای ضدانقلابی هستند. تزه‌های شما به روشنی نشان‌دهنده‌ی این موضوع هستند. با این وجود شما می‌خواهید اتحادیه‌ها را حفظ کنید. شما همچنین از این موضع آگاهی دارید که اتحاد کارگری و بالطبع سازمان‌های کارخانه‌ایی و جنبش صف‌آرایی از پائین سازمان‌هایی انقلابی هستند. خود شما در تزه‌های‌تان به این موضوع اذعان کرده‌اید که هدف ما باید سازمان‌های کارخانه‌ایی باشد. با این وجود اما شما می‌خواهید این سازمان‌ها را خفه کنید. شما می‌خواهید این سازمان‌ها را که در آن‌ها کارگران، تک تک کارگران و بالطبع توده‌ها قدرت و نیرو پیدا می‌کنند، خفه کنید و آن سازمان‌هایی را حفظ کنید که در آن‌ها توده‌ها فقط ابزار صرف رهبران هستند. بدین نحو شما می‌خواهید که اتحادیه‌ها را به زیر سلطه‌ی قدرت خود و انترناسیونال سوم بکشانید.

اما هدف شما از این کار چیست؟ چرا شما این تاکتیک نادرست را دنبال می‌کنید؟ به این دلیل که شما می‌خواهید توده‌ها را دور و بر خود جمع کنید. به این دلیل که شما معتقدید که فقط در صورتی که توده‌ها (کمونیست، نیمه کمونیست و حتی غیر کمونیست) را به دنبال خود داشته باشید که از طریق انضباط بی چون و چرا و سانتاریسم از شما اطاعت کنند در این صورت شما رهبران پیروز خواهید شد.

به طور خلاصه شما سیاست رهبری را در پیش گرفته‌اید. منظور من از سیاست رهبری، سیاست مبتنی بر سانتاریسم رهبری نیست، چرا که بدون سانتاریسم (و بدون حزب) به چیزی دست پیدا نخواهیم کرد، بلکه منظور من آن سیاستی‌ست که فقط می‌خواهد توده‌ها را دور و بر خود جمع کند، بدون این که به این سؤال پاسخ دهید که قصد و غرض شما رهبران از این کار چیست، شما رهبران معتقدید که فقط در صورتی می‌توانید به پیروزی برسید که توده‌ها را دور و بر خود جمع کنید.

در این‌جا باید خود کارگران قدرت‌مندتر شوند و تازه پس از آن از طریق شما رهبران. در این‌جا بایستی ریشه‌ی علف هرز این سیاست رهبری را از جا کند.

شما و کمیته‌ی اجرایی در مسکو با این تاکتیکتان در مورد اتحادیه‌ها اثبات کرده‌اید که حداقل تا زمانی که تغییری در این تاکتیک ندهید، نمی‌توانید انقلاب را در اروپای غربی به پیش ببرید.

شما می‌گوئید که "چپ‌ها" فقط در مورد تاکتیک‌شان وراجی می‌کنند. رفیق "چپ‌ها" در کشورهای دیگر هنوز در موارد نادری امکان عملی‌کردن تاکتیک‌شان را داشته‌اند. اما با این وجود در صورتی که شما نگاهی به تاکتیک و عملکرد KAPD در زمان کودتای کاپ در آلمان و در انقلاب روسیه بیندازید آن‌وقت مجبور می‌شوید که حرف‌های خود را پس بگیرید.

**منبع:**

**Herman Gorter (Holland). – Ausgabe A (Für die Organisationen). – Berlin: Verlag der Kommunistischen Arbeiter-Partei Deutschlands, (1920). -88p.**